

دولت و طبقات در دوران اشکانی

دکتر حسن شایگان

بخش دوم

یکی از مورخان مبرز ما زنده یاد دکتر محمدجواد مشکور است که آثار برجسته‌ای از خود به جا گذاشته است؛ از آن جمله باید از تحقیق برجسته‌اش به نام تاریخ اجتماعی در عهد باستان نام برد و آن را به حق یک پژوهش ممتاز به‌شمار آورد. او در این کتاب به طبقات اجتماعی در دوران اشکانی و اوضاع اقتصادی آنها توجه کرده می‌نویسد: «ما مناسبات بین استناداران را باویسبدان یعنی تیولداران و ملوک الطوائف نمی‌دانیم. می‌توان فرض کرد که تیولداران عمده غالباً فرمانروایان ولایاتی بودند که زمینهای واگذاری ایشان بود. استناداران از دودمان شاهی یا اعضای شش دودمان ممتاز بودند.»^۱ وی در صفحات بعد از هفت خاندان دوره ساسانی نیز با مناصب ارثی آنها سخن می‌گوید و سپس طبقات مردم را در هر دودمان و سازمان ایشان وصف می‌کند. همچنین ما را از اوضاع اقتصادی و اجتماعی آگاه می‌سازد. مثلاً می‌نویسد: «در غرب ایران به موجب مواد ۳۶ و ۳۷ و ۷۱ قوانین حمورابی فروش ایلکو ilku یعنی زمینی که صاحب آن موظف بوده است به پادشاه خدمت کند و از طرف پادشاه به آنان بخشیده شده بود ممنوع بود.»^۲ تنها آنها می‌توانستند زمین را گرو بگذارند. تیولداران نیز نمی‌توانستند، اراضی را به دیگران منتقل کنند. اما «بتدریج رسم تیول دادن برافتاد و مالکیت خصوصی متداول شد.»^۳ «حیات اقتصادی و اجتماعی دوره اشکانی براساس ملوک الطوائفی بود و در رأس امور، تیولداران عمده قرار داشتند و تیولداران خرده مالک شهرها و دهات بودند. خرده مالکان مستقلاً زمین خود را کشت و زرع می‌کردند و بردگان هم برای عمده مالکان و هم برای خرده مالکان.»^۴

در دوره ساسانی کشاورزان «هرگز از نعمت تعلیم و تربیت برخوردار نمی‌شدند، و وابسته به اراضی و املاک دولت و بزرگان یا آتشکده‌ها بودند که برای رفع بحران اقتصادی و تعدیات دولت خود را تحت حمایت مالکان بزرگ قرار می‌دادند. فتودالیت‌ها چنان توسعه یافت و قدرت بزرگان بدان حد رسید که پادشاه از نظر مالی و نظامی وابسته به آنان به‌شمار می‌رفت. املاک بزرگ به صورت مؤسسات محدودی در آمد و قسمت اعظم آنها به

اجاره واگذار می‌شد. دستمزد روستاییان را در این املاک بطور جنسی می‌پرداختند. مالکان در شهرها سکونت نمی‌کردند، بلکه در املاک خود که دارای دژی مستحکم بود ساکن می‌شدند و همه گونه تجمل را در آنجا فراهم می‌کردند. سربازان خاص ایشان از آن قصرهای مستحکم دفاع می‌کردند.»^۵

دکتر موسی جوان نیز در تحقیق ماندنی خود ما را در باب ساتراپیهای هخامنشی کمک می‌کند، اگر چه عمق کار او به پای پژوهش مشکور نمی‌رسد، بویژه که به پورداود هم تاخته است.^۶

آندره گودار، ایرانشناس فرانسوی نیز معتقد است که «رسم در ایران باستان چنان بوده که پاره‌ای اراضی بایر همیشه وجود داشته که کشت نمی‌شده، اما اراضی آیش به شاه تعلق داشت، در حالی که اکثر اراضی قلمروی اشکانی در تصرف اعیان و بزرگان بود که از ازمه‌ای بسیار دور که به خاطر تنابنده‌ای نمی‌آید، به آنها تعلق می‌داشت. این زمینداران شبه فتودال در قصرهای مجهز به برج و بارو و استحکامات در روستاها زندگی می‌کردند و اراضی شان را در اختیار زارعانی که کم‌ویش سرفها (Serfs) بی به شمار می‌آمدند برای کشت و زرع قرار می‌دادند. پیرامون این زمینداران خرد و کلان به شیوه باستانی را گروهی کامل از کسانی که وابسته به آنها بودند می‌گرفتند که شامل صنعتگران و دست‌ورزان می‌شد. آنها اشیاء و لوازم ضروری زندگی و مایحتاج رامی‌ساختند. از جمله فرش، ملزومات نساجی و قماش، اسباب و اثاثیه خانه، ظروف و کاسه و کوزه سفالی و همه خرت‌وپرت‌های گوناگون را.

ایمنی این متملکات و مصونیت سکنه آنها به این ترتیب تضمین و تأمین می‌شد که تعدادی از جوانانی که در همان حوزه ملاک و اراضی او زاده می‌شدند به آئین اسب سواری، تیراندازی و جنگاوری تعلیم و تربیت می‌دیدند و آموزش‌های شبیخون و شکار و تعقیب و کشتار و آفند و پدافند را فرا می‌گرفتند. مشابه همین اوضاع و احوال در دوره هخامنشیان هم وجود داشت، اما سلوکیه ظاهراً در جلب و کسب اطمینان این نیروی نیمه‌فتودال [ملوک و خوانین و امرای پارسی] توفیق نیافتند و به حمایت و همکاری آنها نائل

نگاهی به فئودالیتة اشکانی

اعتماد السّلطنة تصریح دارد که دست نشانندگان پادشاه اشکانی در ایالت و قلمروی خود سگه به نام خود می زدند و استقلال داشتند، لیکن به هنگام جنگ با سربازانی که همراه خود می آوردند زیر فرمان و پرچم پادشاه به جبهه می رفتند. وضع ایشان «مثل صوبه داران هند بود و تقریباً همین رسم و وضع حکومت تا مائه دوازدهم میلادی در تمام فرنگ بود؛ هر ناحیه‌یی را به رسم سیورغال و تیول به یک نفر دوک یا مارکی یا کُنت یا بارون اعطا و تفویض می نمودند؛ ناحیه بزرگ تر را به دوک، و بالنسبه کوچکتر را به مارکی، و کوچک تر را به کُنت، و خیلی کوچک تر را به بارون»^۸ و می نهادند. «بعضی ها گمان می کردند این وضع حکمرانی، خاص فرنگستان بوده و فرنگی ها رسم و ابداع نموده اند و حال آنکه از سوالف ایام و اعوام و از منة قدیمه، این رسم در ایران و هندوستان مجرا می شد [. . .] دولت اشکانیان را باید دولت نظامی دانست» و قبل از آنها دولت آشور و ماد و هخامنشی هم چنین بوده اند.^۹

تیرداد پسر خسرو پادشاه ارمن به هنگام حمله والر یانوس امپراتور رُم به ایران «دو ناحیه از ارمن را به سیورغال ابدی به ارشویر داد و به حق خود، یعنی پادشاهی ارمن رسید.» این ارشویر از بقایای اشکانیان بود که از سوی پادشاه ساسانی حکمرانی در منطقه ارمنستان به ایشان تفویض شده بود. پیش از واگذاری سیورغال، کشمکش و بگومگو میان تیرداد و ارشویر بسیار بود.^{۱۰}

اعتماد السّلطنة از قول ژوستینی نین مورخ لاتین می نویسد دولت اشکانی دارای مجلس و قوه مشورتی بوده و «رئیس عامه ناس و دولت، شخص پادشاه بود، و بعد از او آرای جمع بر همه چیز تقدم داشت، یعنی مجلس پارلمنت مانند، از اعیان اهل مملکت تشکیل می یافت و امور دولت به مشوره و صوابدید اجزای این مجلس، رتق و فتق می شد. قوآد عساکر و سران سپاه و قضات و عمال و ارباب مناصب را این مجلس منتخب می نمود، چه از خود اعضای مجلس و چه از خارج. بعضی از مورخین می نویسند: دربار دولت اشکانیان را دو مجلس

شوری بوده؛ اجزای يك مجلس شاهزادگان، خانواده سلطنت بوده اند و اعضای مجلس دیگر، عقلا و کُملین و علمای دین؛ و این هر دو مجلس قدرت کامل داشته اند، حتی در تعیین و تغییر سلاطین این سلسله و احکام و غیره»، و اگر شاهزاده و حاکمی شورش و طغیان می کرد و در همان زمان لشکر خارجی به کشور هجوم می آورد، دست از شورش و طغیان برداشته «همه با هم متفق شده دشمن خارجی را دفع می کردند. مجلس اعیان چنان اقتداری داشت که می توانست هر کس را مصلحت بداند به جای شاهی که خلع کرده بنشانند و لذا قدرت مجلس اعیان [مُغستان یا مُجستان] از شاه بیشتر بود. سلطنت آنها مثل سلطنت حالیه انگلیس، مشروطه بود نه مستبده»، و «بالاخره هم یکی از همان ولّات، اردشیر پاپکان پس از چهار صد هفتاد و شش سال آن دودمان برافتاد». قدرت و شئون اعیان موروثی بود و از پدر به پسر منتقل می شد.^{۱۱}

از کنده کاری روی سنگ یا کتیبه‌ای در شوش تصویری در اختیار داریم که طی آن اردوان پنجم و ساتراپ شوش را نشان می دهد که اردوان روی تخت نشسته در لباس رسمی بارعام و ساتراپ ایستاده و از دست شاه حلقه تاج بیعت و ساتراپی و تفویض تیول که به مثابه رسمیت و حکم امارت یا حکومت او باشد دریافت می دارد.^{۱۲}

حتی تیرداد که مردم او را پس از شوریدن بر فرهاد چهارم اشکانی که ظالم بود برگزیدند، ولی از فرهاد شکست خورد و به رُم گریخت، توسط آگوست، امپراتور رُم «وظیفه و سیورغال معتبری» دریافت کرد و رومی ها او را در آنجا نگهداشتند.^{۱۳} همین تیرداد در زمان نرون قبول و اسالگری کرد و پیمان و بیعت بست و سروری نرون را پذیرفت و طی مراسمی او را بر مقدرات خود حاکم دانست و نرون به تیرداد تاج حکومت ارمنستان را بخشید.^{۱۴}

«باید دانست که در جنگ‌هایی که فیما بین دولتین رُم و اشکانی اتفاق می افتاد، اسباب کار، عمدتاً شاهزادگان نیمه مستقل بودند که در حدود دولتین مزبور تین، ولایات و اراضی و حکمرانی داشتند یعنی بعضی از این شاهزادگان که در تحت تبعیت دولت رُم بودند، به آن دولت کمک

○ پادشاه اشکانی را شاه شاهان می خواندند. نظام دولت اشکانی را از آن رو ملوک الطوائفی دانسته اند که نه استبداد و مرکزیت هخامنشی را داشته و نه جمهوریت رُم را.

می نمودند و برخی که ربنقه اطاعت و حمایت دولت اشکانی را به گردن گرفته بودند، به معاونت این دولت می رفته اند.^{۱۴}

سورنا، سپهسالار لشکر اُرد «از خویشان نزدیک پادشاه اشکانی بود و از اکابر و رجال با مکت و تمول دولت اشکانیان به شمار می آمد؛ چنان که در سفرها همیشه هزار شتر باروبنه و احمال و اثقال او را حمل می نمودند و دو یست عراده، مطرب های زنانه و رقاصان او را حرکت می دادند، و ضیاع و عقار و املاک شخصی او بسیار بود و با حاصل آن، ده هزار نفر لشکر نخبه تجهیز می کرد که قراول و مستحفظ شخصی او بودند و در لشکر کشی ها با او همراهی می نمودند.»^{۱۵} همین حشمت و مکت و پیوند با خاندان و شجره اشکانی و پیروزی بر کراسوس در حران و کوبیدن و تاراندن لشکر امپراتوری رُم در اوج قدرت آن، باعث کشته شدن آن سردار ۳۵ ساله توسط اُرد شد، زیرا بالقوه خطر عظیمی علیه وی به شمار می رفت. اُرد که پدرش را کشته و تاج را برده بود، چسان به سورنا می توانست ابقاء کند؟ اگر چه «وقتی سلاطین اشکانی می خواستند به تخت سلطنت جلوس نمایند، سورنا باید تاج سلطنت را بر سر پادشاه گذارد.»^{۱۶}

«طبقه دوم بعدی یا از مستشاران شاه یا از هیأت دولت و دیوان بودند [...] عساکر اشکانیان مرکب بود از حر و عبید؛ یعنی بعضی آزاد و نوکر ردیف و چریک بودند، برخی غلام و زر خرید. صنف ثالثی هم از اسیرزادگان بر دو صنف مذکور افزوده می شد؛ به این معنی که پادشاهان اشکانی، اُسرائی را که در جنگ می گرفتند، به امرا و بزرگان و اعیان مملکت تقسیم می کردند، ایشان آنها را متاهل می نمودند و فرزندی که از آنها وجود می یافت، مثل اولاد خودشان طرف توجه می گردیدند، و پسران را سواری و اسب تازی و تیسراندازی و فنون جنگاوری می آموختند و در جنگ شرکت می دادند»^{۱۷} «سرداران که خود ملوک بودند و در جنگ ها به سپاه کل ملحق می شدند، پادشاه اشکانی را املاک الملوک می خواندند، لذا آن نظام را ملوک الطوائف نامیده اند، که نه استبداد و مرکزیت هخامنشی را داشت و نه جمهوریت رومی ها را. اگر چه عده ای به قول مخالف اعتقاد دارند و از تعدی و

اقتدار شاهان اشکانی نسبت به ولات و نخوت آنها یاد کرده اند.»^{۱۸}

وقتی آنتیوخوس در حمله به ایران از دجله گذشت، «بسیاری از ولات و ملوک به استقبال او شتافتند و با وی همراه شدند و از پادشاه اشکانی شکایت نمودند و بعضاً اظهار بیگانگی با اشکانیان را طرح کرده و خود را از ایشان ندانسته به علاوه اینکه از سوء سلوک آنها هم به ستوه آمده» بودند.^{۱۹} به نظر می رسد که پادشاهان اشکانی در سیاست با هم متفاوت بوده اند و پاره ای برای ایجاد مرکزیت می کوشیده اند که در تضاد با ملوک الطوائف می افتاد. بالاترین نمونه این امر را در اُرد می یابیم که سورنا سردار بزرگ سپاه و شکست دهنده کراسوس را چگونه ناجوانمردانه به جای سپاس و بزرگداشت آن پیروزی، کشت، که شاهد بارزی است از تضاد میان خوانین بزرگ و پادشاه. به همین دلیل در حمله پُمپی که به خونخواهی کراسوس به فرمان سزار به ایران حمله آورد، موج این نارضایی ملوک بالا گرفت و کشتن سورنا اثرات سویی بر سپاه ایران گذاشت، به طوری که «ملوک عراق عجم و خوزستان و لرستان، سفرائی نزد او فرستادند و اظهار تمایل به همکاری و مدد به نیروی نظامی و اسب و سلاح برای جنگ با اشکانیان کردند.»^{۲۰}

می توان نتیجه گرفت که رفتار اقتدار طلبانه شاه که نهایت افراط آن کشتن سردار سپاه باشد، با موازین و ضوابط درونی و ساختار سیاسی و مجلس اعیان و دیگر وظایف و تکالیف مغایر بوده و گرایش به دیکتاتوری و استبداد مطلقه را از سوی شاه نشان می دهد.

مشیرالدوله حتی در مورد طبقات اجتماعی در دوره هخامنشی اشاره می کند که از جمله امتیازات آنها داشتن «املاک و اراضی (تیولوت) وسیعه» بوده «و مالیات نمی پرداخته اند.»^{۲۱} وی در جلد سوم کتابش درباره سورنا از قول پلوتارخ می نویسد: «دست نشاندن ها و بردگانش می توانستند ده هزار سوار برای او تدارک کنند (مقصود پلوتارک از دست نشاندن ها مالکین درجه دوم [واسال ها] است، که در تیولوت وسیعه او می زیستند و مقصود از بندگان رعایای اوست).»^{۲۲} او در جای دیگر می نویسد یک صاحب منصب

○ در دوران هخامنشیان، سپاهی گری و کشاورزی دو فنی بوده که پارسیان آنها رازیباترین و مهم ترین تلقی می کرده اند و همین نکته الهام بخش سقراط و دیگر متفکران یونان بوده است.

سابق پارتی به نام مهرداد که به اردوی لشکر ایران وارد شد همان کسی بود که قبلاً از آنتونی سردار رومی سه شهر را به تیول دریافت کرده بود.^{۲۳} و در جای دیگر می‌خوانیم که اردشیر پاپکان به اشراف اشکانی که از پارت‌ها بریده و به وی پیوسته بودند وعده داد که در صورت پیروزی بر اردوان پنجم واپسین پادشاه اشکانی، از سرزمین فتح شده پارت‌ها به ایشان «تیول خانواده» خواهد بخشید.^{۲۴} همین محقق و دولتمرد آزاده می‌نویسد اسکندر پیش از مرگش با ارسطو کنکاش کرد که چگونه می‌توان از جدا شدن ایران از مقدونی و یونان پیشگیری کرد. ارسطو پاسخ داد ساتراپ‌ها را بر ایالات و ولایاتی بگمار که نتوانند بر ضد مقدونیّه متحد شوند و اسکندر این تدبیر را به کار بست و زمین‌ها را برای ملوک الطوائفی فراهم آورد. بر این پایه، سلوکوس اول که دودمان سلوکیّه به نام اوست تمامی سرزمین تحت فرمانش را به هفتاد ایالت یا ساتراپی تقسیم کرد و هر یک را به یک والی از طبقه اشراف سواره نظام سپاهی سپرد و بدین سان بنیاد فئودالیسم را تثبیت کرد.^{۲۵}

ساختار دولت سلوکی و طبقات در عهد اشکانی

کروا دو خصیصه را در فئودالیسم اروپایی حائز اهمیت می‌داند: «یکی فیف نظامی است و دوم سرواژ در حیطه‌ای گسترده و به مقیاس وسیع. اما شرط دوم به خودی خود کافی نیست.»^{۲۶} پولاک و میت‌لند نیز بر نظام و اسال‌داری و نهاد فیف به عنوان دو شرط فئودالیسم تکیه می‌کنند،^{۲۷} اما عقیده دارند که فئودو-واسالی بهتر از عهده بیان مطلب برمی‌آید تا فئودالیسم.^{۲۸} در مورد ایران باستان می‌توان تصور کرد که فئودالیسم ناقص یا دولتی با استبداد شرقی دوروی یک سگه را تشکیل می‌داده‌اند و درهم آمیخته بوده‌اند، و نیز این آمیزه نوعی تصلب و تمدد به وجود می‌آورده که مانع انتقال به نظام سرمایه‌داری در ادوار بعدی می‌گردیده، زیرا آمیزش‌های ایلاتی همواره اصالت درونی‌اش را کاهش می‌داده‌اند و ظرفیت و توان لازم برای انتقال را از آن می‌برده‌اند. با تعمق در نظام طبقات و ساختار ادوار باستانی به ویژگی‌های

اهمیت تاریخی چرم‌نوشته‌های دورا Dura

چرم‌نوشته‌های دورا حاوی اطلاعات فراوان و تازه‌ای درباره مسائل گوناگون مربوط به امپراتوری اشکانی است. این سند از دو نظر حائز اهمیت بسیار است. نخست این که بر مسأله مبهم و بغرنج قانون اساسی و تشکیلات حکومتی در دوران امپراتوری اشکانی پرتو می‌افکند، و نیز ساخت اجتماعی و اقتصادی آن را بر ما می‌گشاید؛ دوم این که به مادر درک بهتر وابستگی مشی قضایی اشکانی به قانون هلنیستی یونانی و این که قانون هلنیستی یونانی در سرزمین‌های سوریه و بین‌النهرین چگونه رُخ می‌نموده مدد می‌کند، که رُستف‌زف در روشن ساختن این نکات، در کتابی ارزشمند ما را یاری داده است. بویژه قراردادی که در یکی از چرم‌نوشته‌ها یا پوست‌نوشته‌ها ذکر شده و در کاوش‌های بین‌النهرین کشف شده در این خصوص اهمیت بسیار دارد.^{۲۹} مقایسه این چرم‌نوشته‌ها و تواریخ موجود، بسیار رهگشا تواند بود.

تا آنجا که به دوره قبل از سلوکیه مربوط است، پیرنیا تصریح دارد که حتی «تشکیلات سیاسی مادی‌ها قبل از تأسیس دولت ماد ملوک الطوائفی بود و هر کدام از طوایف مادی زندگانی سیاسی و معیشتی مستقلی داشت». اما در دولت هخامنشی امرای محلی از میان نرفتند، بلکه در ایالات و ولایات با حکومت موروثی در خانواده خود ادامه حیات دادند. در آغاز طبقات اجتماعی در عهد مادها دو طبقه جنگاوران و برزگران و شبانان بوده‌اند. اما بعد دو طبقه دیگر که روحانیون و کسبه یا پیشه‌وران باشند به آنها افزوده شده‌اند.^{۳۰}

هفت خانواده در رأس اشرافیت هخامنشی قرار داشتند که «دارای املاک و اراضی (تیول‌ات) وسیعه بودند و مالیات نمی‌پرداخته‌اند، ولی در عوض می‌بایست در موقع لزوم به امر شاه به جنگ روند و سپاهی از پیاده و سواره مجهز سازند. در ایران باستان هخامنشی سپاهی‌گری و کشاورزی دو فنی است که پارسیان زیباترین و مهم‌ترین تلقی می‌کردند که الهام‌بخش سقراط و بقیه متفکران

○ در دوره اشکانیان ایران به دو یست و چهل دولت کوچک تقسیم می‌شد و شاه اشکانی بر همه پادشاهان سلطنت داشت.

یونان قرار گرفته است».^{۳۱} طبعاً درختکاری و باغداری و باغ‌های پارسی که پردیس نامیده می‌شد، نگاهبانی جنگل‌ها و فنون آبیاری و دامداری و غیره نیز متفرعات اقتصاد و کشاورزی به‌شمار می‌آمد، کما اینکه خود کوروش شخصاً به درختکاری اهتمام می‌کرد و یکی از افتخارات شاه عباس اول آن بود که به پیروی از کوروش درخت به دست خویش بنشانند.

پیرنیا از قول هرودت نقل می‌کند که «سرداری لشگر بزرگ‌ترین عطیه‌ایست که در پارس می‌دهند».^{۳۲} اما گاهی نیز بدون سرداری لشگر اراضی و املاک وسیع اعطا می‌شد، چنان‌که تمیستوکل سردار آتنی که یونان را در سالامین نجات داد و خشایارشا را از پیروزی محروم ساخت وقتی چند سال بعد به ایران پناهنده شد برای نان خانه‌اش سه شهر به او داده شد. وی نیز همچون والیان و حکام که در ایالت خود به نام خود سگه می‌زدند، سگه‌هایی زد که دو نمونه از آنها به دست آمده است.^{۳۳}

ساختار دولت و طبقات در دوره ساسانی و دوره اشکانی را بدون درک درست از ادوار پیشین، دشوار بتوان شناخت.

طبقات اجتماعی در دوران اشکانیان

۱- شَهْرَتاران (شهرداران) سلطان‌نشین‌های دست‌نشانده یا کلان‌و اسال‌های اشکانی مثل ارمنستان و حیره و آرائی‌ها و حکام سرحدی که مرزبانان خوانده می‌شدند همچون مرزبان خوارزم. شهرداری که از خانواده شاهی بودند لقب سلطنتی داشتند؛

۲- ویس پُهران یا وِسپوران یا ویس پورها که همچنین بریید نیز خوانده شده‌اند که به معنی رئیس خانواده است. وِسپوران جمعاً شامل هفت خانواده می‌شدند که مهمترین آنها سورن، قارن و سِهبُد بود و چهار خانواده دیگر مهران، اسپندیار، و دیگران که موقعیت موروئی داشتند. اینها نماینده هفت تیره بودند که در هر تیره خانواده‌ای برجسته‌ترین بود و هر یک در محلی که اقامت داشت آن بلوکات در ملکیت وی بود. مثلاً قارن در نهاوند بود و سورن در سیستان و اسپندیار در گرگان

○ فتودالیسم اشکانی بیش از فتودالیسم هخامنشی به فتودالیسم اروپایی که بعدها به وجود آمد شباهت داشت.

۳- وُزُرگان (بزرگان)؛
۴- آزادان (آزادان) که شامل رجال بزرگ دولت و صاحب‌منصبان دیوان و دربار که در موقع نشاندن شاه بر تخت یا تاجگذاری و عزل او دخیل بودند و شامل این مقامات می‌شدند:
الف - وُزُرک فَرَمادار یا بزرگ فرماندار (وزیر اعظم)
ب - موبدان موبد
پ - ایران دبیر بد - دبیر پادشاه
ت - سِهبُد - سپهسالار لشکر یا وزیر جنگ و فرمانده کل قوا
ث - واس تری یوشان و هتُخشان بد که وزیر خزانه‌داری و وزیر صنایع بودند؛ اینان امور دیوان را در دست داشتند و مقامشان عموماً موروئی بود.
هیربذان هیربُد بعد از موبدان موبد قرار می‌گرفت.

خَشْتَرَه پاوان (پوان) یا ساتراپ که در دوره هخامنشی وجود داشت در دوره اشکانی از میان رفت. پاره‌ای از آنها را در دوره ساسانی اگر در ایالات سرحدی بودند مرزبان می‌نامیدند. برخی از مرزبان‌ها در تاریخ اُستندار نامیده شده‌اند که سابقاً مدیر و مباشر املاک خالصه یا سلطنتی به‌شمار می‌آمدند؛ یعنی این‌ها مرزبان‌ها یا ساتراپ‌های ایالاتی بودند که از جمله املاک شاهی بوده‌اند شخصی.

اسپهبدها تنها وظیفه سپاهیگری داشتند و در کارهای دیوانی و دولتی و مالیّه و خزانه هیچ نقش و شرکتی نداشتند. این وضع از زمان انوشیروان و پس از خواباندن جنبش مزدکیان تغییر کرد بطوری که حکام کشوری و پادگس بانان در تحت اوامر سپهبدها بودند. چنان‌که از نوشته کریستن سن برمی‌آید، ظاهراً مالیات‌های جنسی به پولی تبدیل شده بوده، زیرا وی ذکری از مالیات جنسی در زمان ساسانیان به میان نمی‌آورد.

مالیات‌ها به دو نوع تقسیم می‌شده، نخست خراج یا مالیات ارضی؛ دوم گزیت که بعداً اعراب آن را جزیه خواندند که مالیات سرانه باشد. مالیات

ارضی بسته به باروری و میزان کشت و محصول هر بلوک و نیز نزدیکی و دوری آن به شهر معین می شده است.

مشیرالدوله به نیکی یاد آور می شود که پارت‌ها تنها قوم آریایی بودند که هنوز به میدان نیامده و بخت خود را نیاز موده بودند و پس از انقراض هخامنشی و اشغال ایران از سوی اسکندر و سلوکیه، پارت‌ها نیروی تازه نفس و جوانی بودند که می توانستند استقلال ایران را باز گردانند، زیرا طبقات عالی پارس‌ها یعنی اعیان و اشراف آنها در اثر «تعیشات زندگانی با تحمل» در فساد و انحطاط و سستی غوطه‌ور بودند، اما «پارتی‌ها که هنوز لذایذ این نوع زندگانی را نچشیده و تازه نفس و قوی بودند قدم به عرصه ایران بانی گذاشته سلوکی‌ها و یونانی‌ها را از ایران» بیرون راندند.^{۳۴} سپاه این دولت بخصوص سواره نظام از اعیان و آزادان تشکیل می شد.

زیر، نظام اشکانی را که از خراسان بود و بعداً به فارس یعنی به اردشیر و قدرت نوپای ساسانی باخت «کنفدراسیون» نام می دهد کنفدراسیون را می توان مرادف ملوک الطوائفی گرفت.^{۳۵}

در دولت اشکانی، نظام ساتراپی همچنان ادامه یافت، ولی قدرت ساتراپ‌ها افزایش و تمرکز دولت کاهش پذیرفت. شاه شاهان زمستان‌ها را در بابل که هوای معتدل داشت و تابستان‌ها را در اکباتانا می گذرانند. بوسانی، دولت اشکانی را حکومتی فئودالی می شناسد که متشکل از هفت خانواده بزرگ اشرافی بوده است. و اسال‌های شاه اصلی برای خود ایالتی داشتند که همان حکومت فئودالی آنها در ولایات بود. موبدان هم مقامی استوار و موروثی داشتند و اقتدار آنها بلامنازع به شمار می رفت. در شرق، اقتصاد کشور دامپرووری و گله‌داری یا حشم‌داری بود و در بین‌النهرین باغداری و تاکستان‌داری و کشاورزی هم رواج داشت.^{۳۶}

در دوره سلوکیه والی و رئیس قشون در هر ایالت گمارده می شدند، اما اسکندر یک مسؤول مالی نیز بر آنها افزود، و هنگامی که «پولی باید از محلی به قشون یا به کسی داده شود، حکمی به این مأمور مالیه یا خزانه‌دار صادر می شود، که فلان قدر وجه بپردازد. ظن قوی این است، که چون ولات با

اختیارات وسیعه باایالت می رفتند و غالباً اینها از مرکز هم تمکین درستی نداشتند، اگر هم حقاً مأمورین مالیه در ایالت می بایست استقلال داشته باشند، اجرای آن عملی نبود و در واقع امر، ولات در زمان جانشینان اسکندر و سلوکیها همان ولات دوره هخامنشی بوده‌اند، یعنی با همان اختیارات و اقتدار و بل بیشتر.»^{۳۷} «کلیه لفظ ساتراپ و ساتراپی در این زمان خیلی رایج است و اولی به معنی والی و دومی به معنی ایالت است. . . . در دولت آن‌تی گون اراضی زیادی در ایالات از آن پادشاه بود، ولی صاحبان اراضی وسیع در میان اشخاص متفرق نیز بودند. اینها قانوناً از طرف دولت دارای اراضی شده بودند، ولی عملاً مالک واقعی بشمار می رفتند و رعایایی، که در املاک اربابی سکونت داشتند، به ملک تعلق داشته بنده مالک بودند، یعنی آزاد نبودند از ملکی به ملکی بروند و در موقع فروش ملک رعایا هم جزء آن فروخته می شدند.»^{۳۸}

«در زمان جانشینان حکامی هستند، که ایالت آنها موروثی است. اینها امراء یا پادشاهان دست‌نشانده‌اند. . . . اراضی واقعه در ایالات بر دو نوع است. از این اراضی صورتی ترتیب داده‌اند که در دفاتری ضبط می شود. سکنه این اراضی متعلق به زمین‌اند و حق ندارند از جایی به جایی روند. بنابراین سکنه اراضی را می توان با خود اراضی فروخت یا بخشید. نوع دیگر اراضی است، که در بعضی صفحات واقع است. این اراضی وسیع در تصرف مردمانی است، که اسماً تبعه و رسماً مستقلند یا در ید اقتدار اشخاصی است که، اگر چه ظاهراً حکومت پادشاه را می شناسند، ولی در واقع پادشاه‌اند مثلاً در فریگیه و ارمنستان و . . . و کاپادوکیه نجبای محلی یا بزرگان پارس در قلعه‌ای در مرکز متصرفات خود نشسته، جمعی از رعایا و بردگان خود را اداره می کنند. . . . در جاهای دیگر. . . و نیز در آسیای وسطی ممکن بود، مردمی دارای اراضی باشند و در این مواقع این مردم موافق عادات و قوانین خودشان رفتار کرده از دور اسمی از والی یا حکومت پادشاه می شنیدند، ولی در واقع مستقل بودند. بالاخره یک نوع اراضی متعلق به معبدی بود. در این صورت یک امارت روحانی یا مذهبی تشکیل می شد و این امیر

○ در زمان پارت‌ها دو مجلس وجود داشت؛ اولی متشکل از اعضای بالغ خاندان سلطنتی بود و دومی متشکل از سالخوردگان روحانی، که رومی‌ها آن را مجلس سنا می خواندند. اجلاس مشترک این دو مجلس، مهستان نام داشت.

روحانی من تبع زیادی از درجات مختلف داشت. . . . اینها واقعاً پادشاهانی بودند، که از دسترنج بندگان و رعایای بسیارشان زندگانی می کردند.»^{۳۹}

مشیرالدوله به نکته‌ای بسیار شایان توجه اشاره می کند و آن این که «سلو کیها در ابتدا خواستند تشکیلات داریوش اول را پیروی کنند، یعنی در رأس ایالات (هر جا که باشد)، والی یا نماینده حکومت مرکزی را جا دهند و پادشاهان دست نشانده در تحت نظارت ولات واقع شوند، ولی بعد مجبور شدند که به ترتیب کوروش بزرگ، یعنی به ترتیبی که نزدیک به ملوک الطوائفی باشد، برگردند و برای جاهایی، که پادشاه دست نشانده دارد، ولاتی معین نکنند»^{۴۰} و به اسم دست نشانده اکتفا نمایند. به این ترتیب می توان فهمید که در زمان داریوش مرکزیت دولت تقویت شده که به همان نسبت به تضعیف قدرت ایالتی و محلی ساتراپ‌ها منجر گردیده، درحالی که در زمان کوروش قدرت فیف داران بیشتر بوده و زمان سلو کیه به دوره کوروش شباهت دارد که ملوک الطوائفی یا فتو الیسم استوارتر بوده است.

مشیرالدوله نکات ارزنده دیگری نیز می آورد که این تحلیل را تقویت می کند: «... دولت سلو کی پایه ملّی ندارد، دولت سلو کی در آسیا بیگانه است و سلو کیه‌ها حس می کنند، که نمی توانند آسیا را طور دیگر نگاهدارند. . . . حقوق و اختیارات پادشاهی نسبت به شهرهای یونانی محدود است، پادشاهان سلو کی امتیازاتی به شهرهای یونانی می دهند، حق مصونیت برای آنها قائل می شوند، آثاری برای شهرها برپا می دارند، منافع معابد را تأمین می کنند، تعارفات بین پادشاهان و شهرها رد و بدل می شود، بعضی شهرها خودمختاری داخلی دارند و در بعضی محلها مأمورین دولت داخل نمی شوند.»^{۴۱} در اواخر دوره سلو کیه، مقدونی‌ها به علت فساد و ستم و حرص و طمع و گرایش به غارت و چپاول و غوطه‌ور شدن در عیش و نوش، دیگر نمی توانستند توجهی به مشرق ایران داشته باشند زیرا در سوریه و آسیای صغیر به اندازه کافی گرفتاری داشتند و «راضی بوده به اینکه در مشرق ایران مردم آرام باشند و باج خودشان را بپردازند،

بی آنکه او [آنتی خوس] بتواند اعمال ولات را تفتیش کند. در این صورت معلوم است که ولات امور را به دلخواه خودشان اداره می کردند. . . .»^{۴۲}

«در اینجا لازم است گفته شود، که گودرز شاه اشکانی، چنان که از کتیبه بیستون او به زبان یونانی دیده می شود، عنوان ساتراپ ساتراپ‌ها را اختیار کرده بود و ترجمه آن والی ولات است، ولی بر روی سکه‌ای عبارت شاهنشاه آریانا خوانده می شود.»^{۴۳}

مشیرالدوله در مورد سلو کیه می نویسد: «باید گفت این يك دولت وسیع ناجور است.» وی در مورد «ناجور» در زیر نویس توضیح می دهد که «جور را بعضی فصیح نمی دانند، ولی این تصور مبنایی ندارد، این کلمه از ریشه فارسی صحیح است.»^{۴۴} وی مشخص نمی کند که منظورش دقیقاً از «ناجور» چیست، اما عدم وحدت و انسجامی را که در زمان داریوش وجود داشته می توان منظور او فرض کرد، چرا که دولت اشکانی از دوپست و چهل دولت کوچک (ساتراپی) تشکیل می شده است. کلان زمینداران قارن پهلوی و سورن پهلوی (سورنا) دو تن پارتی یا بزرگ اسپهبد نیز که فرمانده سپاه بوده‌اند، در زمان ساسانیان از اسواران به شمار می آمده‌اند «و خانواده آنان در ایران قدیم به قاریان و سورن‌یان معروف بود. امتیازات اینان چنان بود که سورن به هنگام تاجگذاری، تاج بر سر ارد پادشاه اشکانی می نهاد. اینها دارای تیولات و اراضی وسیع بودند. . . . چند خانواده دیگر نیز در ایران قدیم وجود داشتند، که نژادشان را به پارتی‌ها می رسانیدند و خودشان را پهلوی می گفتند.»^{۴۵}

تدریجاً که زوال در ارکان اشکانیان رخ می کند و فشار بر ایالات تشدید می گردد، از سوی دیگر فشار خارجی (امپراتوری روم) تضادهای درونی را تشدید می کند که منجر به موج تازه‌ای از برخورد نیروهای درونی می گردد.

مشیرالدوله از قول آگاتانر مورخ ارمنی که خود در دستگاه حکومت ارمنستان شغل منشی گری داشته نکاتی ارزشمند در باب دولت اشکانی نقل می کند که حاکی است از قتل و غارت و فشار در سرزمین پارس که متعلق به اردشیر بوده، بطوری که مردم «از هستی ساقط شدند». به همین دلیل اردشیر در اندوه و غصه فرورفته و برای

○ با بودن مهستان، پادشاه پارت نمی توانسته حکومت مطلقه داشته باشد. عضویت مجلس مهستان چیزی نبوده که به اراده شاه بستگی داشته باشد، بلکه مبنی بر حق بشی چون و چرا و سلب نشدن طبقه اعیان و نجبا بوده است.

چاره‌جویی، پادشاهانی [واسال‌هایی] را «که تحت امر او بودند و ولات و سرداران و رؤسا و شاهزادگان مملکتش را به انجمنی دعوت کرد و آنها را قسم داد که برای یافتن چاره این درد بکوشند و بعد گفت اگر چاره‌ای یافتید، پاداشی بزرگ در ازای آن خواهم داد و هر گاه کسی را یافتید که بتواند انتقام مرا بکشد و غضب مرا فرو نشاند، من به آن شخص مقام دوم را در مملکت خواهم داد... بعد از این نطق، شخصی، که یکی از حُکام عمده پارت بود و او را (آناگ) می‌نامیدند، برخاسته و در وسط انجمن جا گرفته گفت: او حاضر است که انتقام اردشیر را از خویشاوندان خود بکشد، چنانکه انتقام دوستی را از دشمن می‌کشند. شاه او را مخاطب قرار داده گفت، اگر تو به عهده‌گیری، که انتقام مرا با حرارت و جدی کامل از دشمنم بکشی، من از مملکت پهلوی^{۴۶} [پارت] به تو مانند تیول خانواده‌ات می‌دهم، تاجی به تو می‌بخشم، امتیازات و افتخاراتی در تمام مدت سلطنت من خواهی داشت و پس از من شخص دوم خواهی بود. پارتی جواب داد مواظب حال خانواده من باش، زیرا هم امروز با برادرم از خدمت تو مرخص خواهیم شد.» بعد همین مورخ می‌نویسد که وی با برادرش در توطئه‌ای شاه را کشته و خود نیز نابود شدند و از «کشتاری بزرگ» و فرار و نیز ستیزهایی خبر می‌دهد که زنان و کودکان نیز از آن در امان نمانده‌اند. نیروهای اردشیر از همه این برخوردها پیروز سر برمی‌آورند و یک اشرافیت تازه که با اشرافیت کهن ائلاف و بیعت دارد، طبقه حاکمه و دولت تازه را تشکیل می‌دهند که همچنان مبتنی بر زمین‌داری و واسال‌واری است. این اشرافیت خونی و ارثی و تژادی بسیار به فتودالیسم اروپایی نزدیک است و تفاوت‌چندانی میان این دو نمی‌توان یافت. اعقاب اسپهذان و پهلوه‌ها اراضی و املاک و تیولات را به ارث می‌بردند. به این ترتیب هنگامی که اردشیر ساتراپ‌ها را به اطاعت در آورد «مهاجران را دعوت کرد برگردند... سایر اقویا را مطیع خود ساخت... اشکانیانی، که تاج و املاک خود را در آرات از دست داده بودند، مانند سابق دارای املاک و اراضی و عوائد خود شدند.»^{۴۷}

پلو تاریخ می‌نویسد «سورنا را هزار شتر باروئنه و... حرکت می‌داد و دویست ارابه حرمش را

و هزار سوار غرق آهن و پولاد و بیش از آن سپاهیان سبک اسلحه همراه او بودند، زیرا دست‌نشانده‌ها و بردگانش می‌توانستند ده هزار سوار برای او تدارک کنند (مقصود پلو تاریخ از دست‌نشانده‌ها مالکین درجه دوم است، که در تیولات وسیعه او می‌زیستند و مقصود از بندگان رعایای او).»^{۴۸}

در تاریخ اشکانیان همواره اسم «نجبا» را می‌بینیم که در امور تصمیم می‌گیرند و مجلس مهستان را تشکیل می‌دهند و اگر پادشاهی بی کفایت است او را برمی‌دارند مثل فرهادک پسر فرهاد چهارم و ارد دوم را بر تخت می‌نشانند و وی را نیز پس از چهار سال از میان برمی‌دارند و غیره.^{۴۹} این نجبا گاهی که از پادشاه راضی نبودند قابل تطمیع و آماده مصالحه با بیگانگان می‌شدند چنان که (سردار رومی، چون خیر آمدن اردوان [سوم] را شنید، ترسید از اینکه با او در دشت نبرد روبرو گردد. بنابراین نقشه خود را تغییر داده پرداخت به این که پول خرج کند و بزرگان پارت را بر ضد اردوان برانگیزد. این دفعه توطئه نجبا بر ضد اردوان نتیجه داد.»^{۵۰} بعداً به دلایلی «نجبا از راندن اردوان پشیمان گشتند و اشخاصی را نزد او فرستاده دعوتش کردند که بیاید و از نو تخت را اشغال کند.»^{۵۱} و چنین شد، ولی باز نجبا او را برانداختند.^{۵۲}

«در دوره اشکانیان، ایران به دویست و چهل دولت کوچک تقسیم می‌شد، و شاه اشکانی بر تمامی پادشاهان سلطنت داشت»^{۵۳} که هر کدام در واقع لرد یا بزرگ زمیندار بودند و بر هر دولت (ایالت) حکومت داشتند از جمله پاپک پسر ساسان که فرزندش اردشیر سلسله ساسانیان را بنیاد نهاد.

بنابراین، دولت اشکانیان را مورخان اسلامی بی‌جهت ملوک الطوائفی نخوانده‌اند زیرا فتودالیسم اشکانی بیشتر از فتودالیسم هخامنشی به فتودالیسم اروپایی که بعدها به وجود آمد شباهت داشت. فردوسی فرماید چه بر تخت‌شان شاد بنشانند - ملوک الطوائف همی خواندند.

مشیرالذوله در باب سقوط اشکانیان و ظهور ساسانیان می‌نویسد: «اردشیر قومی در پشت سر خود دارد که با او متحدند، اردوان بعکس گرفتار منازعات داخلی است و در همان زمان، که او با

○ تفاوت دوران هخامنشی با دوران اشکانیان این بود که در عهد هخامنشیان والیانی که به ممالک تابعه می‌رفتند، غیر از فرستادن سپاه برای شرکت در جنگ خراج هم می‌پرداختند.

○ در دوران اشکانی، هر گاه شاه جانشینی از فرزندان خود نداشت که دولت را اداره کند، یا داشت اما به جهتی لایق سلطنت نبود، اعضای مهستان شاه جدید را برمی‌گزیدند.

اردشیر می‌جنگد، دشمنانی زیاد بر ضد او می‌کوشند. بنابراین با جرأت می‌توان گفت، که اگر در جنگ هر مزدگان فقط سردارها جایشان را بیکدیگر می‌دادند، پارتها غالب می‌آمدند.» اما وی به عمق این برخورد و سقوط نمی‌رود که چرا دولت پارتها گرفتار منازعات داخلی است و فاقد وحدت است و چرا قوم پارس وحدت دارد. مشیرالدوله از قول يك اسقف مورخ به این اکتفا می‌کند که پاره‌ای از حکام که از زمینداران بودند به اردشیر پیوستند و موقعیت خویش را نجات دادند و آنها که شکست خوردند یا کشته شدند یا گریختند و «اردشیر طبقه ساتراپ‌ها (ولیات) را به اطاعت در آورد.» مثلاً ولات ارمنستان به خاطر منافع مشترکی که در این موقعیت با قشون یونانی که زیر پرچم امپراتوری رُم بودند داشتند دعوت کردند تا به کمک آنها بشتابند و با پارسی‌ها یعنی قوای اردشیر بجنگند (و مملکت را حفظ کنند... در خلال این احوال اردشیر مملکت را تصاحب کرد، یونانی‌ها را شکست داد، اسرای زیادی گرفت و قسمت بزرگ اهالی را معدوم ساخت.» پاره‌ای از ولات اشکانی به یونان گریختند. «اردشیر مهاجران را دعوت کرد بر گردند و به استثنای يك والی» بقیه به او پیوستند و صاحب تیولات در ایالات و ولایات شدند.^{۵۴}

و نیز شکل حکومت پارت‌ها را ملوک الطوائف نوشته‌اند چرا که قوم پارت به عشیره‌ها تقسیم می‌شد و عشیره‌ها به تیره‌ها و تیره‌ها به خانواده‌ها. در «پارس قبل از کوروش بزرگ، این ترتیب ملوک الطوائف نیز استنباط می‌شود.»^{۵۵} ولی بعدها، وقتی دولت ماد بزرگ شد، حکومت شاه از محدوده «به مطلقه تبدیل گردید» زیرا شاهان ماد ترتیب دولت آشور و بابل را اقتباس کردند، پارسها هم وقتی از حدود پارس بیرون آمدند، وضع حکومت ماد را اتخاذ کردند، اما پارت، وضع خود را بطوری که استنباط می‌شود تغییر نداد، زیرا از آشور و بابل دور بود، نه تمدن آسیای غربی را داشت و نه از مردمان آن چیزی اقتباس کرده بود. بنابراین طبیعی است، که مؤسسات پارت، به همان وضع ملوک الطوائفی محفوظ ماند و حتی، پس از این که پارت دولت بزرگی شد، وضع مزبور، چون در مدت قرون عدیده ریشه دوانیده بود، با وجود

میل بعضی شاهان اشکانی به حکومت مطلقه، همان بود که ذکر شد، یعنی حکومت شاه نسبت به نجبای پارتی محدود بود. «شاه اشکانی می‌بایست با دو مجلس شور کند. یکی را نویسندگان رومی شورای خانوادگی Concilium Domesticum نامیده‌اند و دیگری را مجلس سنا (مجلس شیوخ)؛ اولی از اعضای ذکور خانواده سلطنت، که به حدّ رشد رسیده بودند، ترکیب می‌یافت و انتخاب آنها منوط به میل شاه نبود... دیگری از مردان پیر و مجرب و روحانیون بلندمرتبه قوم پارت. سوم مجلسی هم بود که از هر دو مجلس ترکیب می‌یافت، یعنی وقتی که هر دو مجلس با هم منعقد می‌گردید آن را مغستان [مهستان] یا مجلس بزرگان می‌نامیدند... تعیین شاه اشکانی انتخابی بود و می‌بایست هر دو مجلس با هم انعقاد یافته شاه را انتخاب کنند، ولی این مجلس... مهستان مقید بود، که شاه را از خانواده اشکانی برگزیند.»^{۵۶}

همچنان که در فتوالمیسم اروپایی مقامات مذهبی و سران نظامی (شوالیه‌ها) قدرتمند بودند، در حکومت اشکانی نیز شیوخ یا مغان قدرت و احترام خاصی در میان مردم داشتند و همین که شاهان اشکانی در صدد محدود کردن قدرت آنها بر آمدند تضاد میان وی و آنها تشدید شد که انقراض اشکانیان را تسریع کرد. همین که قدرت شاه تحکیم می‌شد، می‌توانست به شکل مطلقه در آید که مجدداً تضاد ایجاد می‌کرد کما این که فرهاد چهارم ۳۹ تن از برادران خود را کشت و بسیاری دیگر از افراد خاندان سلطنتی را نابود ساخت، اما عموماً دشوار می‌شد قدرت مغان و مجلس شیوخ را نادیده انگاشت و لذا شاهان اشکانی می‌بایست با طبقه حاکمه همراهی داشته باشند.

غیر از ماد، پارس و خوزستان و بقیه ممالک تابعه پارت والیانی داشته‌اند که به پانزده تاهفده ولایت اشکانی فرستاده می‌شدند. اینها از امرای سواره نظام به‌شمار می‌آمدند. پارس و خوزستان و ماد (آذربایجان) خراج نمی‌پرداختند اما هدایایی به دربار پارت‌ها می‌فرستادند. به هنگام جنگ، ممالک تابعه می‌بایست با فرستادن سپاهی به کمک بشتابند و در نبرد شرکت جویند. تفاوت دوران هخامنشی با دوران اشکانیان در این بود که در عهد

هخامنشیان و ایانی که به ممالک تابعه می‌رفتند غیر از فرستادن سپاه برای شرکت در جنگ خراج هم می‌پرداختند. «جهت چیست، که آن وضع بدین وضع تبدیل یافت [؟] به عقیده ما آن را از سه چیز باید دانست، اولاً دولت پارت خودش، چنانکه گفتیم وضع ملوک الطوائفی داشت و با این ترتیب طبیعی بود، باید اوضاع ملوک الطوائفی را تشویق کند. دوم باید بخاطر آورد، که دولت سلوکی تقریباً از ابتدا و بخصوص از وقتی که ضعیف گردید، از عهده ولات بر نمی‌آمد، و برای این که ایالات جدا نشوند، با ولات مدارا می‌کرد و ممالکی اسماً تابع و در معنی مستقل بودند، مانند آذربایجان - ارمنستان - کاپادوکیه - پُنت - پرگام - بی‌تی‌نیه و غیره. ماد و پارس هم ظن قوی می‌رود، همین حال را داشتند. بنابراین، وقتی که پارتی‌ها ایران‌بان گشتند، دیدند که اگر بخواهند برخلاف این ترتیب رفتار کنند، ماد و پارس و خوزستان و آذربایجان و غیره، زیر بار نخواهند رفت و جنگهای پی‌درپی روی خواهد داد. این بود که همان وضع را پیروی کردند. سوم، باید در نظر داشت که پارتی‌ها در تمدن پایین‌تر از مادیها و پارسی‌ها و عیلامی‌ها و سایر مردمان ایران غربی بودند و در این موارد، مردم غالب نسبت به مردم مغلوب گذشت‌هایی می‌کنند تا آنان را راضی نگاه دارند، بخصوص که برای مردم غالب اداره کردن مردم مغلوب محال، یا لااقل خیلی مشکل است، زیرا در عادات و اخلاق و بسیاری از چیزهای دیگر، نظر غالب و مغلوب متفاوت است...»^{۵۷}

مشیرالدوله سپس به نکته‌ای بسیار مهم اشاره می‌کند که نقل آن در اینجا ضروری است. وی می‌نویسد: «این وضع دولت اشکانی را اگر با اوضاعی که در اروپا در قرون وسطی مستقر بود (Système Féodale) مقایسه کنیم در جاهای زیاد شباهت‌هایی بین هر دو می‌یابیم؛ راست است که تفاوت‌های زیادی هم با هم دارند و شاید تفاوت‌ها بیش از شباهت‌ها باشد ولی شباهت‌ها عمده و حیرت‌آور است چنان که گیب‌بن هم همین نکته را تذکر داده (انحطاط و سقوط روم، جلد اول - صفحه ۳۳۹). شهرهای یونانی، که در ممالک پارت زیاد بودند نیز خودمختاری داشتند، یعنی جمعیتی بودند مستقل، که دولت پارت نظارتی بر آنها نداشت

یا اگر داشت سطحی بود. در بعضی شهرها، بلدی‌های مستقل بودند. در میان چنین شهرها، چنان که بالاتر گفته شده، سلوکیه (در کنار دجله) از همه مهمتر بود و عده نفوس آن را از ۴۰۰ تا ۶۰۰ هزار نوشته‌اند... عده اعضای بلدی‌ها یا سنای آن به قول تاسی توس به سیصد نفر می‌رسید و از متمولین و تربیت یافتگان اهالی انتخاب می‌شدند... در اوقات عادی این شهر باج خود را می‌پرداخت و شاهان اشکانی دخالتی در امور آن نداشتند، این بود که مقام شهر آزاد را دارا بود، ولی وقتی که منازعاتی در شهر روی می‌داد و قشون پارتی داخل شهر می‌شد، حکومت پارتی لدی‌الاقتضاء هر تغییری را که در تشکیل بلدی صلاح می‌دانست، مجری می‌داشت.»^{۵۸}

در زمان پارت‌ها دو مجلس وجود داشت که اولی متشکل از اعضای بالغ خاندان سلطنتی بود و دومی متشکل از سالخوردگان روحانی که رومی‌ها آن را مجلس سنا می‌خواندند. اجلاس مشترک این دو مجلس را مُغستان می‌نامیدند که در آن اعضای روحانی و غیر روحانی که طبقه حاکمه کشور بودند عضویت داشتند. مشیرالدوله می‌نویسد اعضای غیر روحانی شمارشان بیشتر بود و واژه مُغستان باید مهستان باشد که ناشی از تصحیف نویسندگان خارجی بوده لذا مجلس بزرگان درست است نه مجلس مُغ‌ها و شاه را اعضای هر دو مجلس برمی‌گزیدند و این در صورتی انجام می‌گرفت «که شاه جانشینی از اولاد خود نداشت، تا دولت را اداره کند، یا داشت، ولی به جهتی لایق سلطنت نبود و الا بعد از پدر به تخت سلطنت می‌نشست.»^{۵۹} این امر نشان می‌دهد که طبقه حاکمه قدرت تصمیم‌گیرنده نافذی داشته است. اشکانیان از رومی‌ها عنوانی هم اتخاذ کرده بودند که «لفظ او توکرات بود، که به معنی حاکم مطلق است... اتخاذ این عنوان در دولت... صورتی به نظر می‌آید، زیرا با بودن مجلس مهستان پادشاه پارت حکومت مطلقه نداشته.»^{۶۰} به عبارت دیگر «اعیان و اشراف پارتی خیلی متنفذ بوده‌اند و چنان که بالاتر ذکر شد، مجلس اعیان از آنها تشکیل شده بود. آنها در مجلس مهستان هم نفوذ زیاد داشتند و حکومت شاه اشکانی را محدود می‌ساختند، به همین جهت است که گویند: اقتدار

○ اعیان و اشراف پارتی قدرت و نفوذ بسیار داشتند و حکومت شاه اشکانی را محدود می‌ساختند. این وضع رانه در دوره مادها می‌بینیم، نه در دوره هخامنشی و نه در دیگر ادوار تاریخ ایران، چه پیش و چه پس از ظهور اسلام.

○ هخامنشیان و ساسانیان در برابر یورش بیگانگان از پای درآمدند، اما اشکانیان چنین نبودند و حتی واپسین پادشاه یعنی اردوان پنجم، پیش از شکست در برابر اردشیر، هجوم رُم را خنثی کرد.

و نفوذ اعیان و اشراف پارتی بیش از اقتدار اعیان و اشراف و پادشاهی بود، که در مشرق سلطنت کرده. مقام اعیان و حقوق آنها موروثی بنظر می آمد. عضویت مجلس مهستان چیزی نبود که بر حسب میل شاه اعطا شده باشد، بل مبنی بر حقی بود که طبقه اعیان داشت و ممکن نبود آن را از این طبقه سلب کرد، چون این مجلس شاه را انتخاب می کرد، اعیان مورد ملاحظه و احترام شاهان اشکانی بودند. به علاوه باید در نظر داشت، که اعیان قوت و قدرت مادی هم داشتند، زیرا هر کدام از آنها عده ای سوار و اشخاص جنگی نگاه می داشت و این سواره ها در موقع جنگ مورد استفاده [واقع] می شدند. راست است که شاه هم دسته ای برای حفاظت خود داشت و مستحفظین و قراولان او می توانستند از عهده سواران و طرفداران اعیان و اشراف برآیند، ولی در این موارد اعیان به کمک یکدیگر می آمدند، تا حقوق و منافعیشان محفوظ بماند. این ترتیب را نه در دوره مادی می بینیم، نه در دوره هخامنشی و نه در ادوار دیگر تاریخ ایران چه قبل و چه بعد از ظهور اسلام.

«در دول دیگر مشرق هم از دوره های مختلف چنین تریبی دیده نمی شود، بنابراین می توان گفت، که اعیان پارتی به اعمال شاه نظارت داشتند و در امور دولتی دارای رأی بودند. این وضع معایبی داشت و محسناتی نیز. عیب بزرگ این بود، که اقتدار اعیان گاهی باعث مصادمه بین این طبقه و سلطنت می گردید و جنگهای داخلی پیش می آمد. حُسن آن استحکامی بود، که استقلال این طبقه پارتی به دولت پارت می بخشید و آن را در مقابل دشمنان پارت و نیز در موارد مشکل قوی، مهیب و باثبات می ساخت، زیرا در این موارد فقط منافع شاه در خطر نبود، بلکه اعیان هم از هستی ساقط می شدند. بنا بر این استقلال دولت پارت استقلال خود آنها بود و هر کوششی که برای حفظ استقلال دولت خود می کردند، نفعش عاید خود آنها می گشت. این ترتیب در هیچ کدام از دول مشرق زمین از شرق نزدیک تا شرق اقصی وجود نداشت و به آن فقط در دولت پارت برمی خوریم. بنابراین جای حیرت نیست، که دولت پارت تقریباً پنج قرن در مقابل آن همه فشارهای خارجی از طرف مغرب و مشرق ایستاد و در حالی هم، که

محتضر بود و میمرد، باز لژیونهای رومی را تارومار کرد و غرامتی سنگین از قیصر روم گرفت.» «غرامتی که اردوان پنجم از رومی ها گرفت باعث ورود طلای زیاد به ایران گردید، ولی ساسانیان بیش از اشکانیان از آن استفاده کردند.»^{۶۱}

اعیان به رده های گوناگون بخش می شدند، سورا برترین جایگاه را داشت و تاج بر سر شاه می گذاشت. «نجبا دارای املاکی وسیع بودند»، در اراضی شان زندگی می کردند، «و در موقع جنگ با سواران و رعایای خود به جنگ می رفتند، اما در موقع صلح به وزرا یا به والی محل خودشان در کارها کمک می کردند و گاهی هم مستشار شاه واقع می شدند. بعضی اینها سرکش بودند و از این جهت اختلافات و حتی زدوخوردهایی بین حکومت و اینها روی می داد و از اقتدار سلطنت می کاست. نجبای پارتی جنگ را دوست می داشتند و هنگام صلح غالباً به شکار می رفتند.»^{۶۲}

در باب رقابت میان دولت مرکزی و امرای محلی که پیرنیا «حکومت ملی» در برابر «حکومت اشرافی» می خواند، اریش اشمیت در جلد سوم کتاب سترگش تخت جمشید، در مورد اینکه چرا تصویر «برج» Tower در نقش رستم که آتش همواره در آن روشن بوده روی سکه های دوران اشکانی نشان داده نمی شود، علت را پیوستگی با دودمان های محلی (اشرافی) می داند. به این معنا که چون میان حکومت مرکزی اشکانی و حکومت ملوک الطوائف رقابت بر سر قدرت بوده و وجود آتش آن برج «کعبه زردشت» در قلمرو پارس به نفع حکومت محلی و در جهت پرستیژ آن بود «به فرمان پادشاهان Overlords پارتی، آتش سلطنتی خاموش» و تصویر برج حذف گردید، در حالی که در سایر ایالات «آتش های مقدس روشن و مشتعل باقی نگاه داشته شدند.»^{۶۳} بر همین روال است که منابع به آگاهی ما می رسانند که ساسان سر دودمان ساسانی که خطه پارس (فارس) را در زیر نگین داشت «نگاهبان آتشکده آناهیتا در اصطخر بوده»^{۶۴} و آن آتش تا پایان عمر آن دودمان روشن بوده و فاتحان عرب آن را خاموش کرده اند. بی دلیل نیست که هخامنشیان و ساسانیان توسط قدرت و یورش خارجی از پای درآمدند، اما اشکانیان حتی واپسین پادشاه یعنی اردوان پنجم هجوم رُم را خنثی

- کرد، لیکن در برابر اردشیر شکست خورد.
۳۰. حسن پیرنیا، ایران باستان، تهران، ۱۳۱۱، ج اول، ص ۲۱۹.
۳۱. حسن پیرنیا، همانجا، جلد دوم، ص ۱۵۰۳.
۳۲. همانجا، ج اول، ص ۸۹۱.
۳۳. همانجا، ج دوم، صص ۹۱۸-۹۱۹.
۳۴. همانجا، ج اول، ص ۲۷۳.
35. R.C. Zaehner **Zurvan**, Oxford University Press, 1955, p.7.
36. Alessandro Baussani, **The Persians**, London, 1925, p. 44.
۳۷. حسن پیرنیا، ایران باستان، شرکت مطبوعات. تهران، ۱۳۱۷، چاپ دوم، جلد سوم، ص ۲۰۹۱.
۳۸. همانجا، ص ۲۰۹۳.
۳۹. همانجا، صص ۲۱۰۲ و ۲۱۰۳.
۴۰. همانجا، صص ۲۱۰۳ و ۲۱۰۴.
۴۱. همانجا، صص ۲۱۰۴ و ۲۱۰۵.
۴۲. همانجا، ص ۲۲۰۱.
۴۳. همانجا، ص ۲۶۵۶.
۴۴. حسن پیرنیا، ایران باستان، جلد سوم، شرکت مطبوعات، تهران، ۱۳۱۷، ص ۲۰۹۶.
۴۵. همانجا، صص ۲۵۹۹ و ۲۶۰۰.
۴۶. پهل به معنی پهلوان در زبان تازی به فعل تعریب شده که جمع آن فحول باشد.
۴۷. همانجا، صص ۲۶۰۷ و ۲۶۰۸.
۴۸. حسن پیرنیا، ایران باستان، تهران، ۱۳۱۷، جلد سوم، چاپ دوم، ص ۲۳۰۴.
۴۹. همانجا، صص ۲۳۹۰ تا ۲۳۹۳.
۵۰. همانجا، ص ۲۴۰۳.
۵۱. همانجا، ص ۲۴۰۵.
۵۲. همانجا، ص ۲۴۱۱.
۵۳. همانجا، ص ۲۵۳۰.
۵۴. همانجا، ص ۲۵۳۹. همچنین نگاه کنید به اشکانیان، تألیف دیاکونف، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۰.
۵۵. حسن پیرنیا، جلد سوم، ص ۲۶۴۷.
۵۶. همانجا، صص ۲۶۴۸ و ۲۶۴۹.
۵۷. همانجا، صص ۲۶۵۳ و ۲۶۵۴.
۵۸. همانجا، صص ۲۶۵۴ و ۲۶۵۵.
۵۹. همانجا، ص ۲۲۳۴.
۶۰. همانجا، ص ۲۶۸۳.
۶۱. همانجا، صص ۲۶۸۵-۲۶۸۶.
۶۲. همانجا، ص ۲۶۸۳.
63. Erich Schmidt, **Persepolis**, Vol. III, pp.48-9.
64. **Ibid.** p. 49.
۱. انتشارات دانشسرای عالی، تهران، ۱۳۴۷، ص ۳۷.
۲. همانجا، ص ۴۰۰.
۳. همانجا، صص ۴۰۱-۴۰۰.
۴. همانجا، ص ۴۱۹.
۵. همانجا، ص ۴۲۰.
۶. تاریخ اجتماعی ایران باستان، تهران، ۱۳۴۰، صص ۲۲۵-۲۰۹ و ۴۱۵-۳۹۴.
7. André Godard, **The Art of Iran**, Translated by Michael Rogers, Fredrich A. Praege Publishers, New York / Washington 1965, p. 135.
۸. محمدحسن اعتمادالسلطنه، دررالتیجان فی تاریخ بنی الاشکان، به کوشش نعمت احمدی، انتشارات اطلس، تهران، ۱۳۷۱، صص ۱۸۱-۱۸۲.
۹. همانجا، ص ۲۹۶.
۱۰. همانجا، صص ۱۸۳-۱۸۴.
۱۱. همانجا، ص ۴۳.
۱۲. همانجا، صص ۵۴۷-۵۴۵.
۱۳. همانجا، ص ۶۲۹.
۱۴. همانجا، ص ۶۹۰.
۱۵. همانجا، ص ۴۸۷.
۱۶. همانجا، ص ۱۹۱.
۱۷. همانجا، ص ۱۹۶.
۱۸. همانجا، صص ۲۳۴-۲۲۹.
۱۹. همانجا، صص ۲۳۳-۲۳۲.
۲۰. همانجا، ص ۲۳۳.
۲۱. حسن پیرنیا، ایران باستان، مطبوعه مجلس، تهران، ۱۳۱۱، ج دوم، ص ۱۵۰۰.
۲۲. همانجا، ج سوم، ص ۲۳۰۴.
۲۳. همانجا، ص ۲۳۶۵.
۲۴. همانجا، ص ۲۵۹۲.
۲۵. ایران باستان یا تاریخ ایران در زمان بسیار قدیم تا انقراض دولت ساسانی، تهران، ۱۳۰۶، ص ۲۷۴.
26. G. E. M. st E. Croix, **The Class Struggle in the Ancient Greek World**, Cornell University Press, New York, 1981, p. 267.
27. Marc Bloch, **Cambridge Economic History of Europe**, I, pp. 265-6.
28. Frederick Pollack and F. W. Maitland, **History of English Law**, Vol. I. (ed. S.F.C. Milsom, 1968).
29. M. I. Rostovtzeff and D. B. Wells, "A Parchment Contract", in **Yale Classical Studies**, Austin M. Harmon (ed.) Vol. II New Haven, 1943.